



“Resignation from Office”; its Nature, Conditions and Effects in Islamic Legal System

Seyed Jalal Mirasgari¹ | Alireza Abedi Sarasia² | Mohammadtaghi Fakhlaei³

1. PhD Student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran. Email: sj_mirasgari@um.ac.ir

2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran. Email: a-abedi@um.ac.ir

3. Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University, Mashhad, Iran. Email: fakhlaei@um.ac.ir

Article Info

Article Type: Research Article

Article History

Received 9-Apr-2023

Received in revised form 30-May-2023

Accepted 10-Sep-2023

Published online 5-Oct-2023

Keywords

resignation from office,
competency,
statutory effects,
mandatory effects.

ABSTRACT

If the nature of resignation from office is well explained and if the conditions for its realization are extracted in the form of specific and inclusive rules in relation to various posts, it will have different effects than dismissal from office. In this research, with a descriptive and analytical method, after explaining the nature of resignation from office, three conditions for the conclusion of an appointment, the existence of primary competency in the person in charge and its termination during the tenure were extracted as the conditions for the realization of automatic dismissal from the office which can be proved through the proofs of confession, testimony of righteous persons, isolated tradition (khabar al-wāhid). After confirmation and proof of resignation from office by a competent institution such as a court, the decree issued as per resignation from office has a declaratory nature and the statutory effects of non-contractual obligation and invalidation of legal actions and mandatory effects of the prohibition of continuation of tenure and punishment in case of summation of the elements from the time of realization of resignation from office will ensue and be prosecutable.

Cite this article: Mirasgari, S. J., Abedi Sarasia, A., Fakhlaei, M. (2023). “Resignation from Office”; its Nature, Conditions and Effects in Islamic Legal System. *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 56 (1), 103-121. DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2023.357084.669512>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2023.357084.669512>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



«انعزال از منصب»؛ ماهیت، شرایط و آثار آن در نظام حقوقی اسلام

سید جلال میرعسگری^۱ | علیرضا عابدی سرآسیا^۲ | محمدتقی فخلعی^۳

۱. دانشجوی دکترا، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: sj_mirasgari@um.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: a-abedi@um.ac.ir
۳. استاد، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: fakhlaci@um.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

اگر ماهیت انعزال از منصب به خوبی تبیین شده و شرایط تحقق آن به صورت ضابطه‌ای مشخص و قابل شمول نسبت به مناصب گوناگون استخراج شود، آثار متفاوتی را نسبت به عزل از منصب در پی خواهد داشت. در این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی پس از تبیین ماهیت انعزال از منصب، سه شرط وقوع نصب، وجود اهلیت ابتدایی در متصدی و زوال آن در اثناء تصدی به عنوان شرایط تحقق انعزال از منصب استخراج شده که از طریق ادله اقرار، بینة، خبر واحد و شیاع مفید علم قابل اثبات است. پس از احراز و اثبات انعزال از منصب توسط نهاد صالح مانند دادگاه، حکم صادره مبنی بر انعزال از منصب ماهیتی اعلامی داشته و آثار وضعی ضمان قهری و بطلان تصرفات و آثار تکلیفی حرمت استمرار تصرف و مجازات در صورت تجمیع عناصر به صورت اجمالی از زمان تحقق انعزال در عالم ثبوت بر آن مترتب و قابل پیگیری خواهد شد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۷/۱۳

کلیدواژه‌ها:

آثار تکلیفی،

آثار وضعی،

انعزال از منصب،

اهلیت.

استناد: میرعسگری، سید جلال، عابدی سرآسیا، فخلعی، محمدتقی (۱۴۰۲). «انعزال از منصب»؛ ماهیت، شرایط و آثار آن در نظام حقوقی اسلام. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۶ (۱)، ۱۰۳-۱۲۱.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.



DOI: <https://doi.org/10.22059/jzfi.2023.357084.669512>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

نظام حقوقی اسلام مجموعه‌ای از قوانین و مقررات بوده که به فراخور مقتضیات زمان و مکان در موارد گوناگون از جانب شارع مقدس وضع و صادر شده‌است. نهادسازی یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این نظام بوده و این لازمه خاتمیت و جاودانگی دین اسلام است که اجتهادپذیر و انعطاف‌پذیر می‌باشد. یکی از نهادهای موجود در نظام حقوقی اسلام «اهلیت» نام دارد که از مسائل مهم آن می‌توان به «انعزال از منصب» اشاره نمود. اشخاص جهت تصدی مناصب حقوقی باید شرایطی از جمله اهلیت تصدی آن منصب را دارا باشند و این واجدیت، تا پایان تصدی مسئولیت وجود داشته باشد؛ چه منصب عام و شرعی باشد که از جانب شرع تعیین شده و مختص به مجتهد جامع‌الشرایط است و چه منصب خاص، جعلی و مالکی باشد که از سوی مالک تعیین می‌شود. در هر حال اگر در اثناء تصدی مسئولیت، فرد به نحوی از انحاء اهلیت و شرایط لازم جهت تصدی منصب را از دست بدهد، از آن منصب «منعزل» می‌شود. اما در اینکه ماهیت انعزال از منصب چیست؟، تحت چه شرایطی محقق می‌شود؟ و چه آثار و نتایجی بر آن مترتب می‌شود؟ پژوهشی اتفاق نیفتاده و احکام و مقررات مربوط به آن مانند بسیاری از مقررات دیگر به طور پراکنده و موردی در ابواب فقهی مختلف آمده‌است؛ اما گستردگی و گوناگونی این مقررات به گونه‌ای است که می‌توان آن را تحت یک نظام واحد و ضابطه مشخص تعریف کرد. این امر به تنقیح قوانین مربوط به عزل و انعزال کمک شایانی خواهد نمود. در پژوهش پیش رو کوشش شده به روش استقراء در آراء مختلف فقهی به نحوه تحقق انعزال، شرایط و آثار آن پرداخته شود.

۱. ادبیات و پیشینه پژوهش

جستجوها نشان می‌دهد پژوهشی مستقل که در بردارنده مفهوم، ارکان، شرایط و آثار انعزال از منصب در فقه امامیه باشد انجام نگرفته‌است؛ ولی به شکل خاص و از برخی زوایا تحقیقاتی در این زمینه صورت گرفته که اهم آن به شرح زیر است:

عقبایی و فهرستی (۱۴۰۰) در پژوهش خود صرفاً به بررسی مساله عجز، عدالت و خیانت وصی پرداخته و در صدد ارائه راهکارهایی برای رفع ابهامات موجود در قانون نسبت به این مسائل می‌پردازند. قانع و محمدپور (۱۳۹۸) به اوصاف اختصاصی وصی طبق فتاوی فقهاء مذاهب پنج‌گانه و تطبیق آن با قوانین موضوعه پرداخته و در مورد مؤلفه‌های اهلیت در این منصب به جمع‌بندی می‌رسند. میرشفیعی (۱۳۹۸)، در تألیف خود به انحلال وکالت پرداخته و آن را به دو صورت اختیاری و قهری قابل وقوع می‌داند که نوع دوم آن همان انعزال می‌باشد ولی از شرایط و آثار آن بحث نکرده‌است. مرادی و امیری (۱۳۹۶)، به مساله خیانت و تخلف ولی قهری و احصاء مصادیق آن پرداخته و آثار آن را برشمرده و در پایان به بحث ضمانت اجرایی این موضوع که عزل یا انعزال ولی یا ضمّ امین به وی می‌باشد، طبق نظر فقهاء مذاهب خمسسه اسلامی می‌پردازند.

همان طور که ملاحظه می‌شود هیچ یک از پژوهش‌های مذکور در بردارنده مباحث مربوط به نهاد انعزال به صورت جامع و مستقل نبوده و اختصاص به باب یا موضع خاصی در فقه امامیه دارند و اساساً در صدد بیان ماهیت، شرایط و آثار این نهاد نبوده‌اند.

۲. ماهیت انعزال و تحریر محل بحث:

«انعزال» مصدر ثلاثی مزید باب انفعال از ریشه «ع ز ل» است، «عزل» در لغت به معنای جداکردن و کنار گذاشتن است. (سرور، ۱۸۹) عزلت و اعتزال به معنای کناره‌گیری به همین معناست و در قرآن کریم این معنا آمده است. (رک: نوح: ۴۲؛ کهف: ۱۶؛ بقره: ۲۲۲) در اصطلاح فقهی این واژه از معنای لغوی خود فاصله نگرفته است؛ لذا فقیهان در مورد کنار گذاشتن زکات و صدقات، (شاهروندی، فرهنگ فقه، ۳۸۴/۱) بیرون ریختن منی از رحم زن (غدیری، ۳۷۱) و برکناری یک شخص از یک منصب مانند وکالت، (مشکینی، ۳۹۷) اصطلاح «عزل» را به کار برده‌اند، که مورد سوم معنای مورد نظر در پژوهش پیش‌رو می‌باشد. اما «انعزال» که مصدر ثلاثی مزید انفعال است، به معنای برکنارشدن می‌باشد. (معلوف، ۹۷۵) و در اصطلاح فقهی یعنی کناررفتن قهری از سمت و زوال قهری ولایت. (هاشمی شاهروندی، فرهنگ فقه، ۶۹۸/۱) البته انعزال اختیاری هم متصور است (انصاری، ۲۹۱) و مراد از آن اثر و پذیرش عزل است که بیشتر در باب وکالت مطرح می‌شود؛ زیرا در این باب بحث می‌شود که آیا به صرف عزل، انعزال واقع می‌شود یا مشروط به اشهداد و اخبار ثقه است؟ (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۲۴۴/۵) و یا در باب قضاء بحث می‌شود که آیا با انشاء عزل قاضی منعزل می‌شود یا منوط به ابلاغ می‌باشد. (سبحانی، ۱۷۵/۱) اما مراد از انعزال قهری کناررفتن از یک سمت یا منصب در اثر فقدان یکی از شرایط اهلیت به صورت غیرارادی و قهری می‌باشد. (شاهروندی، موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، ۴۹۲/۳) در پژوهش حاضر سخن از انعزال قهری است؛ زیرا انعزال اختیاری اثر عزل بوده و از حوزه بحث ما خارج است. انعزال قهری در عالم ثبوت واقعیت دارد و نیاز به صدور حکم از سوی ناصب ندارد؛ بلکه به محض از دست رفتن شرایط خودبه‌خود به صورت قهری و غیر ارادی واقع می‌شود. برخی عزل را نیز به دو نوع اختیاری و اضطراری تقسیم می‌نمایند که مراد آن‌ها از عزل اضطراری، همان انعزال می‌باشد. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۳۵۶/۱۳) برخی نیز در موارد فراهم بودن شرایط تحقق انعزال، تعبیر وجوب عزل توسط حاکم را مطرح نموده‌اند (ابن براج، ۱۱۸) به این معنا که در مرحله اثبات، انعزال بدون عزل معنا ندارد و به هر حال صدور حکم عزل از سوی مرجع صلاحیت‌دار برای انعزال لازم است. به نظر می‌رسد مقصود از صدور حکم در این باره منع از ادامه تصرفات با صدور حکم اعلامی توسط حاکم است نه عزل حقیقی و حکم تأسیسی؛ یعنی حکم صادره از دادگاه در بحث عزل، تأسیسی، و در بحث انعزال، اعلامی است. بنابراین آثار عزل، از لحظه صدور حکم و آثار انعزال، از زمان وقوع آن و نه از زمان صدور حکم، مترتب خواهد شد. به عبارت دیگر صدور حکم در مورد انعزال حیثیت کشفی دارد و نه نقلی؛ یعنی کاشف از ترتب آثار از زمان وقوع انعزال است

و از زمان صدور حکم، مثل صدور حکم اعلامی مبنی بر وقوع تهاجر، فسخ معامله، مسئولیت مدنی و... خلاصه اینکه هرگاه ناصب، حق عزل داشته باشد و این حق خود را اعمال نماید، انعزال بر آن مترتب می‌شود؛ یعنی انعزال اثر و مسبب عزل است؛ ولی انعزال محدود به اثر عزل نیست بلکه گاه در اثر فقدان اهلیت به خودی خود و قهراً محقق خواهد شد. بنابراین، نسبت بین انعزال حاصل از عزل و انعزال قهری عموم و خصوص مطلق می‌باشد؛ یعنی هر جا عزل باشد انعزال واقع می‌شود ولی انعزال لزوماً همراه با عزل نیست.

۳. شرایط تحقق انعزال:

انعزال مبتنی بر سه شرط نصب، داشتن شرایط برای تصدی مسئولیت و متعاقباً از دست دادن شرایط است.

۳-۱. وقوع نصب

«نصب» از ماده «نَصَبَ»، به معنای قرارداد است، در مقابل عزل که به معنای برداشتن است. (معلوف، ۸۱۱) کاربرد اصطلاحی نصب هم از معنای لغوی آن دور نیفتاده و به معنای قرارداد کسی در مقام و جایگاه خاصی است و «منصب» بر وزن مفعول یعنی محل قرارداد است که به معنای رتبه، مقام و شغل می‌باشد. «انتصاب» نیز اثر نصب به معنای عهده‌دار شدن شخصی نسبت به یک شغل، مقام یا رتبه و به معنای دقیق‌تر تصدی یک مسئولیت می‌باشد، مانند تصدی منصب امامت جمعه و قضاوت. (شاهرودی، موسوعة الفقه الاسلامی المقارن، ۴۰۰/۳) انتصاب فرد در یک مسئولیت می‌تواند در قالب یک عقد معین مانند وکالت، وصایت، وقف، اجاره و... صورت بگیرد که در این صورت باید با توجه به ضوابط همان عقد خاص مورد بررسی واقع شود و یا می‌تواند در قالب یک عقد غیر معین و مستقل دیگر با همین عنوان «نصب» اتفاق بیفتد (قوامی، ۱۳) که در این صورت تابع اصول و ضوابط کلی قراردادها خواهد بود. از جانب دیگر باید توجه داشت که در قالب عقد معین فقط امکان نصب خاص یعنی انتصاب یک فرد یا یک گروه معین وجود دارد اما در قالب عقد نصب، ناصب می‌تواند به دو صورت عام و خاص نصب را انجام دهد همان‌طور که در رابطه با منصب قضاء مرسوم است. (تبریزی، ۵۶/۱) به طور کلی می‌توان هر نوع مسئولیت و شغلی را که فرد برای عهده‌دار شدن آن نیازمند اهلیت بوده و آن مسئولیت در طول زمان امتداد داشته و امکان رخداد انعزال در آن وجود داشته باشد، منصب نامید. با آوردن قید امتداد در طول زمان، برخی از عناوین موجود در فقه نظیر موصی، واقف، موجر، مستاجر، بایع، مشتری و... که امکان وقوع انعزال در آنها وجود ندارد، از تعریف خارج می‌شوند؛ هر چند همین عناوین نیز در لحظه انعقاد عقد مشروط به اهلیت ابتدایی بوده و در غیر این صورت عقد واقع شده صحیح نخواهد بود. بنابراین برای تحقق انعزال لازم است ابتدا نصب صورت گرفته باشد وگرنه سالبه به انتفاع موضوع بوده و بحث از انعزال بدون آنکه نصبی صورت گرفته باشد، بیهوده است.

۳-۲. وجود اهلیت ابتدایی در تصدی

در ارتباط با تصدی مناصب به دو نوع اهلیت نیاز است: اهلیت تصرف و اهلیت تصدی. اگر فردی از ابتدا فاقد اهلیت باشد، مجاز به تصرف و تصدی نبوده و بدیهی است که مجال تحقق انعزال در ارتباط با وی پیدا نمی‌شود.

۳-۲-۱. اهلیت تصرف یا استیفاء

که عبارت است از کمال شامل بلوغ، عقل و رشد، که سبب رفع حجر در تصرفات مالی و شرط صحت معامله از جهت متعاقدان است، چنانکه فقهاء گفته‌اند: «(و یشرط فی المتعاقدين الکمال) برفع الحجر الجامع للبلوغ و العقل و الرشد»، (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳/۲۲۶) و وجود آن از دو جهت در فرد متصدی الزامی است: یکی اینکه هر نصبی باید از طریق انعقاد یک عقد معین یا غیرمعین واقع شود؛ و دیگر اینکه فرد فاقد کمال بر خودش ولایت نداشته و به طریق اولی بر دیگران نیز ولایت نخواهد داشت. (محقق اردبیلی، ۵/۱۲)

۳-۲-۲. اهلیت تصدی

که عبارت است از «صلاحیت» بر عهده گرفتن مسئولیت، که با دو وصف «أمانت» و «کفایت» ثابت می‌شود؛ (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۲۰/۲۳۲) که گاهی از آن‌ها به عنوان «تعهد» و «تخصص» نیز یاد می‌گردد و مستندات قرآنی و روایی متعددی دارد. قرآن کریم به طور صریح یا ضمنی در آیات متعددی «قوی»، «مکین»، «آمین»، «حفیظ»، «علیم» و «عادل» بودن را از شرایط تصدی مسئولیت می‌داند. (نمل: ۳۹، یوسف: ۵۵، قصص: ۲۶، بقره: ۱۲۴) در عبارات فقهاء نیز «علم»، (طوسی، الخلاف، ۶/۲۰۷) «قدرت حافظه» (علامه حلی، ارشادالاذهان، ۲/۱۳۸)، «بینایی» و «توان کتابت» (شهید اول، ۴/۱۶) از مولفه‌های کفایت برای تصدی برخی از مناصب ذکر شده‌است و مراد از شرط علم در مناصبی چون قضاوت «اجتهاد» است (فاضل مقداد، ۴/۲۳۴) که روایات نیز بدان اشعار دارد «یَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا» (حرعاملی، ۲۷/۱۳) و فقهاء بر آن اجماع دارند. (محقق اردبیلی، ۶/۱۲) برخی در مورد دو ویژگی بینایی و کتابت با استناد به اصل عدم و همچنین امی بودن پیامبر اسلام (فاضل هندی، ۱۰/۲۰) و نایب بودن حضرت شعیب، (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۳/۳۲۹) قائل به عدم اعتبار شده‌اند که استدلال آن‌ها با توجه به بطلان چنین قیاسی قابل خدشه‌است. اکثریت فقهاء با توجه به وضوح عقلی مسئله، از بیان شرط کفایت در کنار سایر شروط وصی خودداری نموده و تنها برخی مانند علامه حلی آن را به عنوان یکی از صفات معتبر در وصی آن هم به صورت کلی ذکر می‌نمایند (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲/۵۶۴). برخی «اهتداء» را نیز شرط تصدی وصایت، یا نظارت بر وقف دانسته‌اند. (بحرانی، ۲۲/۵۶۶؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳/۱۷۷) کما اینکه برخی «قدرت و توان» لازم برای اداره موقوفه را شرط تولی آن دانسته‌اند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۵/۳۲۴) در وکیل نیز آگاهی لازم نسبت به امور موکل شرط است. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲/۱۵۲) از بررسی

عبارات فقهاء می‌توان نتیجه گرفت کفایت یا تخصص به دلیل اینکه اقتضاء عقلایی عهده‌داری هر منصبی است، در هر منصبی شرط بوده و اشاره فقهاء به برخی از مؤلفه‌ها جنبه تمثیلی داشته و افاده حصر نمی‌کند؛ بنابراین مؤلفه‌های کفایت باید به صورت خاص ناظر به هر منصب تعریف شود. اما در بعد امانت یا جنبه تعهدی مسئله، ما در مناصب گوناگون با صفات اسلام، ایمان، عدالت، وثاقت، طهارت مولد، ذکوریت و حریت مواجه هستیم که در این بین سه مورد آخر از محل بحث ما خارج هستند؛ زیرا طهارت مولد و ذکوریت از صفاتی نیستند که معمولاً در اثناء تصدی زائل شوند و حریت نیز به دلیل منتفی بودن موضوع، صلاحیت بحث از انزال را ندارد. از بین مناصب نام برده شده صفت ایمان فقط در مورد منصب قضاء مطرح شده و مستندات آن اجماع و روایات است. (محقق اردبیلی، ۵/۱۲) برخی نیز از این جهت که فرد غیرمؤمن صلاحیت امانت را ندارد، قائل به اعتبار این صفت شده‌اند. (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۱۱۰/۵) در نقد به این استدلال باید گفت که امانت یا وثاقت یک قید ارتکازی عقلایی است و ملازمه‌ای با ایمان ندارد. اعتبار ایمان به معنای مشهور خود، اسلام را نیز در بر می‌گیرد. با این حال برخی از فقیهان در تصدی مناصبی چون وصایت، نظارت، تولیت و وکالت، اسلام را نیز شرط دانسته‌اند. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲۰۱/۲، علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۳۴/۱۵، طوسی، المبسوط، ۵۱/۴، سبزواری، ۴۹۳). به نظر می‌رسد دلیل آن قاعده نفی سبیل باشد زیرا اعطاء منصب به فرد غیرمسلمان راه تسلط او بر مسلمان را باز می‌کند در حالی که قرآن کریم آن را نفی کرده است: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»، (نساء: ۱۴۱) لذا این شرط اختصاص به موارد مذکور ندارد و در هر منصبی که مستلزم سبیل باشد، قابل ذکر است.

در مورد شرط عدالت، در تصدی برخی مناصب مانند قضاوت و امامت جماعت و گواهی‌دادن، نص صریح وجود دارد؛ ولی در مناصبی مانند وصایت، نظارت و تولیت وقف به دلیل فقدان نص اختلاف نظر هست؛ (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲۰۱/۲، همو، المختصر النافع، ۱۶۴/۱، ابن فهد حلی، ۱۱۵/۳) زیرا در این باره نصی وجود ندارد و ملازمه‌ای هم بین امانت و عدالت نیست و تنها از باب ایجاد اطمینان به شخص متصدی مطرح شده و صرفاً جنبه طریقییت دارد لذا اگر بتوان از طرق دیگر اطمینان و وثوق حاصل نمود، می‌توان از چنین شرطی چشم‌پوشی کرد.

برخی گفته‌اند در وکالت و ودیعه چون شخص بر مال خود ولایت دارد می‌تواند به غیرعادل هم توکیل و تودیع کند، ولی در وصایت چون به مال غیر است نمی‌توان به غیرعادل اعتماد کرد، (صیمیری، ۴۴۱/۲) برخی هم گفته‌اند وصایت دادن به غیرعادل رکون به ظالم است که در قرآن کریم از آن نهی شده است: «وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»، (هود: ۱۱۳) (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۶۹/۵)، و اینکه فاسق امانت ندارد و لذا قابل اعتماد نیست. (اعرجی، ۲۷۹/۲) ولی این سخن قابل خدشه است به اینکه صفت وثاقت به عنوان یک قید عقلایی معتبر و جهت تضمین حقوق مولی‌علیهم کافی است و اعتماد لازم را ایجاد می‌نماید و رکون به ظالم نیز محسوب نمی‌شود زیرا مفهوم ظلم در آیه شریفه به رغم اطلاق ظاهری آن، انصراف به موارد ظلم به غیر دارد نه ظلم به خود یا همان فسق.

آیه نبأ هم که می‌فرماید «إِنَّ جَاءَكُمْ فَأَسِقُ بِنْتًا فَتَبَيَّنُوا»، (حجرات: ۶) از اعتماد به معلوم‌الفسق نهی می‌کند، نه از غیرعادلی که دارای حسن ظاهر باشد. بنابراین نهایتاً می‌توان به اعتبار عدالت به معنای حسن ظاهر و عدم فسق قائل بود که نیاز به احراز ندارد به علاوه اینکه اگر عدالت به معنای احراز ملکه درونی را معتبر بدانیم، در یافتن افراد واجد آن دچار عسر و حرج خواهیم شد. در منصب وکالت نیز فقهاء اتفاق نظر دارند که عدالت شرط نیست. محقق حلی می‌گوید: «الوکیل يعتبر فيه البلوغ و کمال العقل و لو كان فاسقاً أو كافراً أو مرتدّاً». (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۱۵۶/۲)

در پایان می‌توان مناصب را از حیث اعتبار مؤلفه‌های تعهد به دو قسم «ولایتی»، مانند قضاء، وصایت، نظارت و تولیت؛ و «نیابتی» مانند وکالت تقسیم نمود که تمایز این دو در آن است که در اولی قاعده تسلیط جریان ندارد و شخص متصدی باید حقوق دیگران را رعایت کند، برخلاف دومی که ناصب بر اموال خود تسلط داشته و قاعده تسلیط در آن جریان دارد، مثل وکیل و البته در اینجا هم مواردی مانند وکیل بر سرپرستی و وکیل وکیل از آن تخصیص خورده و در حکم مورد اول است.

۳-۳. فقدان اهلیت در اثناء تصدی

شرط سوم برای تحقق انعزال فقدان اهلیت در اثناء تصدی است. اگر متصدی در حین تصدی سمت، اهلیت خود را از دست بدهد، خودبه‌خود منعزل می‌شود. مطلب در چهار منصب قضاء، وصیت، تولیت و نظارت و وکالت مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۳-۱. قضاوت

علامه حلی در کتاب تحریر الاحکام می‌گوید: «إذا حدث بالقاضی ما يمنع الانعقاد، انعزل و إن لم يشهد الإمام بعزله، كالجنون و الفسق و النسيان». (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۱۱۸/۵) یعنی هرگاه آنچه مانع انعقاد قضاوت است مانند جنون، فسق و نسیان رخ دهد، منعزل می‌شود. هرچند امام شاهی مبنی بر عزل او نگرفته باشد؛ و در کتاب قواعد الاحکام، اِغماء و نابینایی را نیز به موانع مذکور می‌افزاید. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۴۲۳/۳) اما از این کلام علامه ضابطه روشنی که امکان تسری به موارد دیگر داشته باشد برداشت نمی‌شود. صاحب جواهر نیز در این باره می‌نویسد: هرگاه در قاضی آنچه مانع اجتهاد است، رخ دهد به سبب آن منعزل می‌شود هرچند امام به عزل آن شهادت ندهد و بلکه بدان علم نداشته باشد، مثل جنون، فسق، اِغماء، نابینایی، لالی، زوال ملکه اجتهاد، فقدان حافظه غالب، فراموشی و سایر موارد معتبر در اصل قضاء. سپس کلام خود را مستند به این دلیل می‌نماید که ادله شرطیت شروط معتبر در قاضی ظهور در شرطیت ابتدایی و استمراری دارند و لذا نمی‌توان بقای قضاوت را استصحاب نمود. (نجفی، ۶۱/۴۰) بنابراین برخلاف علامه حلی، صاحب جواهر علاوه بر احصاء مصادیق، ضابطه هم ارائه می‌کند، و آن این است که هر آن چه در تصدی یک منصب به شکل ابتدایی معتبر است، به شکل استمراری نیز معتبر می‌باشد.

با دقت در کلام فقهاء در مورد مصادیق انعزال قاضی دو نکته قابل برداشت است: (۱) اسباب انعزال منحصر به مصادیق مذکور نیست، بلکه این مصادیق به عنوان مثال بیان شده است. (۲) مصادیق مذکور تنها به فقدان صفاتی اشاره دارند که ذاتاً قابل زوال هستند؛ بنابراین در مورد صفاتی مانند بلوغ، ذکوریت، طهارت مولد و... که قابل زوال نیست، انعزال محقق نشده و تخصصاً از محل بحث خارج هستند. در تأیید استدلال صاحب جواهر می‌توان به مناسبت میان موضوع و حکم نیز استناد نمود؛ بدین بیان که موضوع، علت حکم است و بود و نبود حکم، دائر مدار بود و نبود موضوع آن است. موضوع برای تصدی منصب، دارا بودن شرایط است و فقدان شرایط، موجب فقدان صلاحیت برای تصدی منصب است؛ خواه این فقدان ابتدایی باشد و یا در اثناء تصدی رخ بدهد؛ همان گونه که فرد فاقد اهلیت ابتدایی مجاز به تصدی منصب قضاء نبوده و با عدم نفوذ احکام و تصرفات مواجه است، فردی که در اثناء تصدی نیز دچار فقدان اهلیت می‌گردد مجوز تصدی را از دست داده، منعزل می‌شود و تصرفات وی پس از این نافذ نخواهد بود.

۳-۲-۳. وصیت

در مورد انعزال وصی در اثر «خیانت»، کلام فقهاء مردّد بین عزل و انعزال است. شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی و بسیاری از فقهاء حکم خیانت وصی را عزل از سوی حاکم و تعیین فرد امین دیگری به جای وی می‌دانند. (مفید، ۶۶۹، طوسی، النهایة، ۶۰۷، محقق حلّی، شرائع الاسلام، ۲۰۳/۲، علامه حلّی، تحریر الاحکام، ۳۸۰/۳، آل کاشف الغطاء، ۱۳۱/۵) کلام فقهاء در این زمینه دو پهلوی است؛ مثلاً محقق در شرایع می‌گوید «و إن ظهر منه خیانة وجب علی الحاکم عزله و یقیم مقامه امیناً». (محقق حلّی، شرائع الاسلام، ۲۰۳/۲) از طرفی اشاره به عزل توسط حاکم نموده و از طرف دیگر تعیین فردی امین به جای وصی خائن اشاره به این مطلب دارد که وصی خائن صفت امانت را به عنوان یکی از شرایط اهلیت از دست داده و در این وضعیت خودبه‌خود باید از منصبش منعزل شده و نیازی به حکم تأسیسی حاکم ندارد. این تردید بین عزل و انعزال در کلام شهیدین در شرح لمعه نیز به شکل تقابل آراء دیده شده به این صورت که شهید اول جواز عزل وصی را در صورت فسق یا خیانت در اختیار حاکم قرار داده اما شهید ثانی در صورت بروز یکی از این دو، وصی را بدون حکم حاکم منعزل می‌داند: «(و لو خان) الوصی المتحد، أو أحد المجتمعین، أو فسق بغير الخیانة (عزله الحاکم)، بل الأجود انعزاله بذلک من غیر توقف علی عزل الحاکم، لخروجه عن شرط الوصایة». (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۷۷/۵) این اختلاف نظر ریشه در اعتبار یا عدم اعتبار عدالت در وصی دارد؛ اگر عدالت را برای وصی شرط بدانیم، با بروز خیانت یا هر فسق دیگری این صفت زائل شده و در نتیجه انعزال رخ می‌دهد؛ اما اگر عدالت را شرط ندانیم از آن جا که وصایت یک منصب توییتی محسوب می‌شود، ناگزیریم که صفت امانت و وثاقت را به عنوان یک قید ارتکازی و عقلابی در وصی معتبر بدانیم که در این صورت با بروز خیانت، این صفت منتفی شده و نتیجه مشابه با حالت اول خواهد بود. به عبارت دیگر بحث در این است که امانت برای وصایت حیثیت تقيديه دارد یا حیثیت تعلیلیه؟

اگر امانت حیثیت تقبیده داشته باشد، با رفتن امانت وصایت هم منتفی شده و انعزال رخ می‌دهد؛ ولی اگر امانت حیثیت تعلیلیه باشد، با انتفای امانت وصایت منتفی نیست، ولی حاکم می‌تواند او را عزل کند؛ زیرا امانت شرط حسن اجرای وصایت است. اما در ارتباط با سایر عوامل فسق غیر از خیانت نمی‌توان قائل به انعزال شد. بنابراین می‌توان گفت طبق هر دو فرض تعابیر برخی فقهاء از جمله محقق حلی مبنی بر عزل توسط حاکم باید حمل بر منع تصرفات یا همان صدور حکم اعلامی در مقام اثبات گردد نه حکم تأسیسی به معنای عزل واقعی؛ ظاهر از «عزله الحاکم» عزل ظاهری یعنی منع از تصرفات است وگرنه عزل شرعی از حین وقوع فسق حاصل شده است (محقق کرکی، ۲۷۶/۱۱، نجفی، ۳۹۷/۲۸) و حکم تأسیسی در این باره مصداق انعدام معدوم و تحصیل حاصل محال است. برخی از فقهاء در صورت تعدی و تفریط نیز حکم به انعزال وصی نموده‌اند. (یزدی، سوال و جواب، ۳۶۴/۱) در تحلیل این مطلب باید گفت درست است که با تعدی یا تفریط، ید امانی وصی تبدیل به ید غیرامانی و مشمول ضمان می‌شود؛ ولی اثر آن انعزال از وصایت نیست؛ مگر اینکه سوءنیت او احراز شود که در این فرض مصداقی از مصادیق خیانت محسوب می‌شود. به عبارت دیگر خیانت از عناوین قصديه است و احراز سوءنیت در تحقق آن شرط است؛ اما تعدی یا تفریط عنوان غیرقصديه است و تحقق آن نیاز به احراز سوء نیت ندارد.

اما در رابطه با عجز وصی، فقهاء اتفاق نظر دارند که به صرف بروز عجز از استقلال در عمل به وصایا، وصی برکنار نشده و حاکم می‌تواند فرد امینی را به وی منضم نماید. صاحب جواهر می‌گوید در این زمینه قول مخالفی وجود ندارد و بلکه برخی بر آن ادعای اجماع کرده‌اند. (نجفی، ۴۱۷/۲۸) عبارات فقهاء در این باره ظهور در مواردی دارد که وصی به صورت کامل یعنی از هر دو ناحیه نظر و عمل عاجز نشده و می‌تواند حتی به تسبیب و ضم مباشر به وصایا عمل نماید تا به این وسیله جمع بین حقیق اتفاق بیفتد؛ یعنی هم به وصایا جامه عمل پوشانده شود و هم وصی معین شده از سوی موصی برکنار نشود. بنابراین مواردی که وصی به صورت کلی از نظر و عمل عاجز شده است، مورد نظرشان نیست زیرا در چنین فرضی وصی کالعدم محسوب شده و منعزل است و برای این که عمل به وصایای موصی تعطیل نشود، حاکم باید وصی جدیدی را تعیین نماید. (بجنوردی، ۳۴۹/۶)

همچنین فقهاء تصریح می‌نمایند که اگر وصی در اثناء وصیت دچار جنون شود، وصیت باطل شده و وصی برکنار می‌شود. (محقق کرکی، ۲۷۰/۱۱) در رابطه با زوال صفت اسلام در اثر ارتداد وصی، فقهاء به صورت ویژه متعرض نشده‌اند؛ اما با توجه به اینکه اسباب بیان شده نفی سایر اسباب را نمی‌کنند و ضابطه‌ای که برخی از فقهاء مبنی بر انعزال در صورت فقدان هر شرط ابتدایی در اثناء وصایت (فاضل لنکرانی، ۱۸۸) مطرح می‌نمایند، می‌توان حکم ارتداد و سایر موارد اشاره‌نشده را برداشت نمود.

۳-۳-۳. تولیت و نظارت

در مورد متولی و ناظر وقف، فقهاء فقط به سبب فسق پرداخته و گفته‌اند اگر ناظر فاسق شود حاکم امینی را به او ضمیمه می‌کند و در عین حال احتمال انعزال وی به سبب فسق هم داده‌اند: «و لو جعل النظر لأجنبي عدل، ثم فسق، ضم إليه الحاكم أمينا، و يحتمل انعزاله بنفسه». (علامه حلی، تحریر الاحکام، ۳/۳۱۴) تردید به این دلیل است که فقهاء عزل متولی و ناظر تعیین شده از سوی واقف را توسط حاکم خلاف شرع می‌دانند. (اسماعیل پور قمشه‌ای، ۱۰۷) به هر حال همان طور که در رابطه با وصی بیان شد، اگر صفت عدالت را در متولی و ناظر وقف معتبر بدانیم، با فسق وی دچار فقدان اهلیت شده و بدون نیاز به عزل حاکم منعزل می‌شود و اگر عدالت را معتبر ندانیم، با فسق انعزال صورت نمی‌گیرد مگر آن که از طریق خیانت چنین فسقی محقق شده باشد.

۳-۳-۴. وکالت

شیخ طوسی در رابطه با اسباب بطلان وکالت می‌نویسد: «إذا مات أحدهما أو جن أو أغمى عليه بطلت الوكالة لأن الموت يبطل الملك». (طوسی، المبسوط، ۲/۳۶۸) یعنی به موت، جنون یا اغماء وکیل یا موکل، وکالت باطل می‌شود؛ زیرا موت ملکیت را باطل می‌کند. بدیهی است بطلان وکالت در اثر جنون یا اغماء وکیل به معنای انعزال وی در اثر فقدان اهلیت خواهد بود. خواب هرچند طولانی باشد جزو اسباب انعزال وکیل توسط فقهاء به حساب نمی‌آید. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲/۳۶۳) فقهاء ارتداد را نیز سبب بطلان وکالت ندانسته‌اند. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲/۱۵۶، علامه حلی، قواعد الاحکام، ۲/۳۵۲) شهید ثانی می‌گوید مقصود عدم بطلان وکالت از حیث ارتداد است و این منافات ندارد که وکالت از جهت دیگری یعنی از جهت تسلط وی بر مسلمان باطل باشد؛ زیرا در این صورت مانند کافر می‌شود که طبق قاعده نفی سبیل نمی‌تواند بر مسلمان سبیل داشته باشد. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۵/۲۶۶) در عدم بطلان وکالت به ارتداد فرقی بین مرتد فطری و غیره نیست، زیرا صحیح است که مرتد فطری با اثبات ارتداد در اموال خود ممنوع التصرف می‌شود؛ ولی وکالت تصرف در اموال غیر به نیابت است نه در اموال خودش، مانند محجور به سبب سفاهت و ورشکستگی که از تصرف در اموال خود ممنوع است ولی می‌تواند به نیابت از موکل در اموال او تصرف نماید. (همو، مسالک الافهام، ۵/۲۶۶) استدلال محقق حلی در عدم بطلان وکالت در اثر ارتداد این است که ارتداد از ابتدا مانع وکالت نیست پس در ادامه هم نباید مانع باشد (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲/۱۵۶) و این همان ضابطه‌ای است در رابطه با انعزال بیان شد؛ که آنچه ابتداءً شرط انتصاب نیست در ادامه هم شرط نیست. برخی از فقهاء در کنار خواب، به سکر نیز اشاره نموده اما آن را از جهت زوال عقل موجب انعزال نمی‌دانند، مگر سکر اختیاری در صورت شرطیت عدالت در وکیل. (علامه حلی، تبصرة المتعلمین، ۱۱۶) البته همان طور که پیش‌تر هم بیان شد عدالت و امانت در وکیل شرط نیست؛ مگر آن که خود موکل ضمن عقد این قیود را شرط نموده باشد. (یزدی، العروة الوثقی، ۶/۲۰۹) بنابراین در

صورت بروز فسق و خیانت نیز وکیل منعزل نمی‌شود. (بحرانی، ۶۲/۲۲) از بررسی موارد فوق می‌توان این قاعده کلی را اصطیاد و استنباط کرد که:

«هر آن چه وجودش حدوداً شرط تصدی منصب باشد، عدمش در ادامه و استمرار مانع تصدی منصب است و برعکس، هرچه عدمش شرط تصدی منصب باشد، وجودش مانع استمرار تصدی منصب است». به عبارت دیگر هر آن چه وجودش شرط ابتدایی برای تصدی منصب باشد، بقاءش هم شرط استمرار تصدی است لذا زوال آن در اثنا تصدی، سبب انعزال از آن منصب است.

۴. اثبات انعزال

انعزال شرعی و واقعی در اثر فقدان شرایط آن در اثنا تصدی خودبه‌خود و در عالم ثبوت واقع می‌شود، اما تا وارد عالم اثبات نشود اثری ندارد، و برای اثبات انعزال، اثبات زوال شرایط و عروض نقیض آن ضرورت دارد. از آن جا که عموم موضوعات با شهادت عدلین قابل اثبات هستند، (علامه حلی، منتهی المطلب، ۵۵/۱) برای اثبات مواردی چون جنون، فسق، خیانت، عجز و... که در اثر عروض آنها انعزال رخ می‌دهد نیز می‌توان از این طریق بهره برد. اگر اقرار به این موارد به زیان متصدی تلقی شود، ادله حجیت اقرار از جمله «إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» شامل آن می‌شود که با یک بار اقرار انعزال به اثبات می‌رسد، به غیر از مجنون که اقرارش پذیرفته نیست، همچنین اگر حجیت خبر واحد در اثبات موضوعات را بپذیریم، (مکارم شیرازی، ۸۱/۲) از این طریق نیز می‌توان موارد مذکور را اثبات نمود. البته در اثبات موضوعات تخصصی مانند جنون یا عجز، شهادت و اخبار باید توسط افراد خبره و کارشناس صورت بگیرد. بر اساس کلام صاحب جواهر که مستند حجیت شیاع مفید علم را سیره عقلاء و غیر منحصر در موارد خاص می‌داند، (نجفی، ۵۵/۴۰) هر کدام از اسباب انعزال می‌توانند از این طریق به مرحله اثبات برسند.

۵. آثار انعزال

۵-۱. آثار وضعی

۵-۱-۱. ضمان

در کتب فقهی بحث از انعزال بیشتر جنبه ثبوتی داشته و از آثار و عوارض آن به طور مستقل و اختصاصی سخن به میان نیامده و شاید به همین دلیل ممکن است برخی گمان کنند از حیث آثار و احکام، تفاوتی بین عزل و انعزال نیست. مشهور فقیهان در رابطه با مناصبی چون وصایت، نظارت، تولیت و وکالت به امانی بودن ید متصدی تصریح نموده‌اند. (محقق حلی، شرائع الاسلام، ۲۰۳/۲، شهید ثانی، مسالک الافهام، ۲۸۸/۵، کاشف الغطاء، ۳۶/۱۷، مغنیه، فقه الإمام جعفر الصادق، ۶۹/۵) از آن جا که این امانت با شرط وجود اهلیت ابتدایی و استمراری به تصرف متصدی درمی‌آید، با زوال اهلیت در اثنا تصدی انعزال واقع شده و با در نظر گرفتن دو نکته می‌توان قائل به ضمان فرد از زمان وقوع انعزال تا زمان اثبات و صدور حکم شد:

نخست اینکه ضمان و مسئولیت مدنی دائر مدار علم، عمد، تقصیر و سوءنیت متصرف نیست؛ (حسینی مراغی، ۴۳۰/۲) به عبارت دیگر ید، اختصاص به حالت عدوان ندارد بلکه اعم از آن است و شامل مطلق تصرف می‌شود، (حلبی، ۲۴) به دلیل عموم «علی الید مأخذت حتی تؤدیه» (ابن ابی جمهور، ۲۲۴/۱). فقها مواردی را که به علت فقدان عنصر عدوان از مصادیق غصب محسوب نمی‌شود، از نظر احکام، ملحق به غصب کرده و مشمول ضمان می‌دانند. (خمینی، ۱۷۷/۲) قانون مدنی ایران نیز در ماده ۳۰۸ مقرر می‌دارد: «... اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است».

دوم اینکه در ضمان ید در موارد منجر به تلف، رابطه علیت مادی بین فعل متصرف و تلف ضرورت ندارد، برخلاف ضمان به موجب اتلاف که استناد فعل به متلف ضرورت دارد؛ زیرا در ضمان ید، محور ضمان «اصل استیلا و وضع ید بر مال دیگری است، نه تلف شدن مال»، در حالی که در قاعده اتلاف، محور ضمان «از بین بردن مال دیگری است». (محقق داماد، ۶۸)

بنابراین ید متصدی و متصرف پس از انزال، تبدیل به ید ضمانی شده و می‌توان قائل به ضمان فرد از زمان وقوع انزال تا زمان اثبات و صدور حکم شد و نیازی به اثبات قید عدوانی نیست. با توجه به عمومیت قاعده ضمان ید (آل کاشف الغطاء، ۲۴۸/۱) و اینکه متعلق ضمان وجود اعتباری مال مورد تصرف است، (بجنوردی، ۱۷۸/۱) این ضمان در مرتبه نخست ناظر به خود منصب و اموالی است که به عنوان امانت در اختیار شخص منعزل بوده و در مرتبه بعد شامل حقوق و مزایایی است که تحت عنوان اجرت (محقق سبزواری، ۱۳/۲) یا ارتزاق از بیت المال (مجلسی، ۱۹۴) دریافت شده است. علاوه بر این دریافت حقوق و مزایا در حالت انزال می‌تواند مصداق «اکل مال به باطل» و از این جهت نیز ضمان آور باشد. (نجفی، ۲۴۷/۲۷)

علاوه بر قاعده ضمان ید، با تکیه به قواعد دیگری مثل «اتلاف» مبنی بر انتساب عرفی خسارات وارده به صورت مستقیم هرچند بدون قصد، (نجفی، ۴۳/۴۳) و «تسبیب» مبنی بر صحت انتساب غیرمستقیم هرچند بدون قصد اگر مدرک آن را روایات بدانیم (بجنوردی، ۱۵/۱) به ویژه در اجتماع سبب و مباشر در شرایط اقوی بودن سبب مثل اکراه (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳۰/۷) یا جهل مباشر بر اساس قاعده «غرور» اگر بدون وجود عنصر معنوی قائل به تحقق آن باشیم، (محقق داماد، ۱۶۹) می‌توان فرد منعزل را ضامن دانست. همچنین اگر قاعده «لاضرر» را در زمینه احکام عدمی راه‌گشا بدانیم (طباطبایی، ۱۶/۱۴)، می‌توان با استناد به اینکه عدم ضمان فرد منعزل موجب ضرر است، قائل به ضمان او شد. البته لازم به ذکر است در صورت تعدی یا تفریط نیز فقهاء قائل به ضمان شده‌اند (روحانی، ۴۱۹/۲) اما باید گفت که این مسئله منافاتی با امانی بودن ید نداشته و به شکل حکمی از آن خارج شده نه به صورت موضوعی.

۵-۱-۲. بطلان تصرفات

از دیگر آثار انعزال عدم نفوذ و بطلان احکام و تصرفاتی است که توسط منعزل از زمان انعزال تا صدور حکم رخ می‌دهد. (محقق اردبیلی، ۲۴/۱۲) احکام صادره و انواع تصرفات صورت گرفته پس از انعزال واقعاً غیرنافذ ولی در ظاهر نافذ است که با اثبات انعزال بطلان آن از حین انعزال، کشف می‌شود. (سبحانی، ۱/۱۷۵)

آثار مذکور در مورد وکلاء و نمایندگان قانونی شخص منعزل نیز مترتب است مثل مواردی که منعزل وکیل در سرپرستی ایتمام بوده و وکیل دومی را از سوی خود تعیین نموده باشد. در این صورت، وکیل دوم در اثر انعزال صاحب منصب منعزل می‌شود؛ زیرا موکل اهلیت توکیل و تصرف را از دست داده است. (عاملی، ۲۱/۲۹۵)

۵-۲. آثار تکلیفی

علامه حلی در ارشادالآذهان می‌گوید: «و لاحکم لمن لم یستجمع الشرائط»، (علامه حلی، ارشاد الازهان، ۱۳۸/۲) یعنی کسی که تمام شرایط قضاوت را ندارد، نمی‌تواند حکم کند. محقق اردبیلی می‌گوید مراد عدم جواز صدور حکم است و دلیل آن روشن است، (محقق اردبیلی، ۲۴/۱۲) و این بیان شامل موارد زوال شرایط در اثنای تصدی هم می‌شود؛ زیرا ملاک در هر دو صورت واحد است؛ یعنی عدم جواز صدور حکم اختصاص به مورد فقدان شرایط در ابتدا ندارد، بلکه کسی که در اثنای تصدی هم شرایط و اهلیت تصدی را از دست بدهد و از منصب منعزل شود، حق صدور حکم ندارد و این یک اثر تکلیفی برای انعزال است. به رغم پذیرش اشتراک احکام بین عالم و جاهل، (مصطفوی، ۴۳) مادامی که فرد مرتکب یک عمل حرام، دچار جهل موضوعی یا جهل حکمی در شرایط عدم تقصیر باشد، بر اساس دلایل متعدد قرآنی، روایی و قاعده عقلی قبح عقاب بلایبان مستحق مجازات نخواهد بود، لذا این اثر تنها در صورتی بر انعزال مترتب است که فرد منعزل علم به حکم و موضوع داشته باشد. اما از بعد کیفری تحقق جرم منوط به تحقق ارکان قانونی، مادی و معنوی آن است، لذا پیگیری آثار کیفری مربوط به انعزال از سه حالت خارج نیست:

۱. مواردی که از جهت آثار اصلاً قابل پیگیری کیفری نیستند مانند انعزال در اثر جنون.
۲. مواردی که با اثبات اصل انعزال، مسئولیت کیفری منعزل نیز اثبات می‌شود، زیرا هر سه عنصر در این فرض وجود دارند؛ مانند ارتشا و خیانت در امانت که در اموال خصوصی به همین عنوان و در اموال دولتی تحت عنوان اختلاس واقع می‌شود.
۳. مواردی که علاوه بر اثبات اصل انعزال، نیاز به اثبات جداگانه دارند مانند انعزال در صورت خروج از کفایت یا بروز فسق، در این فروض نفس بقاء در منصب و استمرار تصرفات پس از انعزال از طرف قانون‌گذار به عنوان جرم مستقل در نظر گرفته نشده است، لذا می‌توان تصرف فرد منعزل را در دایره جرایمی مانند غصب و تصرف عدوانی دنبال نمود. از آن جا که اثبات ید بر مال یا حقوق غیر بدون مجوز در حکم غصب است، می‌توان تصرف منعزل را مصادیقی از مصادیق غصب در

نظر گرفت. قرار گرفتن تصرفات منعزل ذیل جرم تصرف عدوانی به رغم اینکه از جهت امین بودن فرد متصدی همخوانی دارد اما از این جهت که موضوع تصرف عدوانی بر خلاف غصب فقط اموال غیرمنقول می‌باشد، دچار محدودیت است. جرایم عمدی به شرطی قابل پیگیری هستند که علاوه بر وجود عنصر مادی جرم، عنصر معنوی نیز در فرد منعزل احراز شود. اما از آنجا که در تحقق جرائم غیرعمد صرف اثبات تقصیر مانند غفلت، کوتاهی، عدم تخصص و... کفایت می‌کند، راه جهت پیگیری چنین آثاری هموارتر است. احراز سوءنیت و قصد نتیجه داشتن در تحقق یک جرم، مسئله‌ای چالش برانگیز بوده؛ لذا شاید بتوان از طریق اثبات علم مرتکب، سوءنیت وی را نیز احراز نمود؛ از جهت علم به حکم، با ابلاغ عمومی قانون مجازات، آحاد جامعه عالم به قانون فرض می‌شوند و دعوای جهل از کسی پذیرفته نیست مگر این که با لحاظ شرایط خاص فردی چنین دعوایی از سوی وی قابل تحقق باشد. از جهت علم به موضوع انعزال، مسئله محل تردید است زیرا از طرفی آگاه‌ترین فرد نسبت به فقدان اهلیت، خود شخص است و احتمال می‌رود در صورت وقوع انعزال، از چنین موضوعی آگاه باشد و از طرفی با تکیه به عام بودن مفهوم شبهه در قاعده درأ و شمول آن نسبت به شبهات حکمیه، موضوعیه و شبهه خطا، در هر موردی که طبیعت شبهه بدون توجه به اینکه نزد قاضی یا متهم ایجاد شده باشد، به صرف وقوع چنین شبهه‌ای جلوی مسئولیت کیفری گرفته خواهد شد. توجه به موانع مسئولیت کیفری نیز حائز اهمیت است به ویژه در رابطه با فردی که در اثر جنون منعزل شده است.

۶. نتیجه گیری و پیشنهاد

۱. انعزال به معنای برکناری قهری، حکمی وضعی است که با زوال یکی از مؤلفه‌ها و شرایط اهلیت در اثناء تصدی رخ می‌دهد؛ هرچند واقعیتی ثبوتی است، اما نیازمند اثبات بوده و در صورت صدور حکم توسط دادگاه یا هر مرجع صالح دیگر، ماهیت این حکم اعلامی است نه تأسیسی. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مراد فقهاء از به کار بردن عنوان عزل در مورد فرد فاقد اهلیت، همان منع از ادامه تصرفات در قالب یک حکم اعلامی است.

۲. اهلیت به هر دو عنوان اهلیت تصرف و اهلیت تصدی قابل تقسیم به مؤلفه‌های تعهدی و تخصصی بوده و تمامی صفات مورد اشاره فقهاء در یکی از این دو بخش جای می‌گیرد. البته باید اشاره کرد که مباحث مطرح شده توسط ایشان بیشتر پیرامون مؤلفه‌های تعهدی است مانند عدالت، امانت، اسلام، ایمان و... تا مؤلفه‌های تخصصی مانند علم، مهارت و کارآمدی که جنبه عقلایی دارد.

۳. هر صفتی که به عنوان مؤلفه اهلیت در ابتدا شرط است، بر اساس ظهور ادله در ادامه نیز شرط می‌باشد.

۴. مناصب از نظر ماهیت در یک تقسیم کلی به دو بخش ولایتی و نیابتی تقسیم شده و بحث از مؤلفه‌های اهلیت در هر کدام به صورت مجزا باید اتفاق بیفتد. همان طور که ملاحظه شد در متصدی منصبی ولایتی مانند وصایت با توجه به مطرح بودن حقوق دیگران و وجود سلطه در این منصب به طور قطع وجود صفت امانت و اسلام شرط است اما در منصبی نیابتی مانند وکالت چنین صفتی شرط نبوده بلکه مجرای قاعده تسلیط می‌باشد. البته مواردی مانند وکالت بر ایتم و وکیل وکیل در حکم مناصب ولایتی است.

۵. با وقوع انعزال ید فرد متصدی با استناد به دلایل متعددی از جمله قواعد ضمان ید، اتلاف، تسبیب، غرور، لاضرر و... حالت غیر امانی به خود گرفته و از لحظه انعزال-نه از زمان صدور حکم-مشمول ضمان خواهد بود. به علاوه کلیه تصرفات وی در حالت علم دارای حکم حرمت بوده و در صورت تجمیع عناصر قانونی، مادی و معنوی اثر کیفر و مجازات را نیز در پی خواهد داشت.

در ضمن پیشنهادهایی نیز به شرح زیر ارایه می‌شود:

۶. پژوهش پیش رو صرفاً به مناصب جعلی که در قالب یک عقد معین یا غیرمعین به فردی اعطاء شده پرداخته و مناصبی مانند ولی فقیه، ولایت ذاتی پدر و جد پدری و... مورد بررسی قرار نگرفته است.

۷. مصالح و چالش‌های پیش روی تحقق نظریه انعزال در جامعه و حکومت دینی از جمله وجود شرایط اضطراری، اختلال در نظام و... نیز صلاحیت دارند تا به عنوان پژوهش‌هایی مستقل مورد بررسی قرار بگیرند.

۸. جا دارد مناصب و مشاغل گوناگون از منظر اهمیت و میزان تاثیر گذاری بر اساس شاخص‌های کاملاً علمی احصاء و بررسی شده و میزان اعتبار مؤلفه‌های تعهدی و تخصصی در متصدی آنها به طور دقیق تعیین شود.

۹. با توجه به گستردگی مباحث فقهی مطرح شده در این پژوهش و عنوان خاص آن، موضوع انعزال تنها از جهت فقهی با نگاه به آثار و عوارض حقوقی آن مطرح گردیده و جا دارد به صورت تخصصی یا تطبیقی از منظر حقوقی با نگاهی به نظام‌های حقوقی موجود مورد بررسی قرار گیرد.

منابع

۱. آل کاشف الغطاء، محمدحسین؛ تحریر المجله؛ قم، مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین؛ عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة؛ قم، دار سید الشهداء، اول، ۱۴۰۵ ق.
۳. ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر؛ المهدب؛ قم، موسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۶ ق.

٤. ابن حمزه. محمد بن علي؛ الوسيلة إلى نيل الفضيلة؛ قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٨ ق.
٥. ابن فهد حلي، احمد بن محمد؛ المهذب البارع في شرح المختصر النافع؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ ق.
٦. اسماعيل پور قمشه‌اي، محمدعلي؛ الباقيات الصالحات؛ قم، محمدعلي اسماعيل پورقمشه‌اي، ١٣٨٧ ش.
٧. اعرجي، عبد المطلب بن محمد؛ كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٦ ق.
٨. انصاري، محمد علي؛ الموسوعة الفقهية الميسرة؛ قم، مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٥ ق.
٩. بحراني، يوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦٣ ش.
١٠. تبريزي، جواد؛ تنقيح مباني الأحكام؛ قم، دار الصديقة الشهيذة (سلام الله عليها)، ١٣٨٧ ش.
١١. حسيني عاملي، محمدجواد بن محمد؛ مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط. الحديثة)؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٩ ق.
١٢. حسيني مراغي، عبد الفتاح؛ العناوين الفقهية؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٧ ق.
١٣. حر عاملي، محمد بن حسن؛ تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة؛ قم، آل البيت، ١٤٠٩ ق.
١٤. حلي، علي بن حسن؛ إشارة السبق (قاعدة ضمان اليد)؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق.
١٥. خميني، سيد روح الله؛ تحرير الوسيلة؛ تهران، مكتبة الاعتماد، ١٤٠٣ ق.
١٦. روحاني، محمد صادق؛ منهج الصالحين؛ بيروت، دار بلال للطباعة و النشر، ١٤٣٥ ق.
١٧. سبجاني تبريزي، جعفر؛ نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء؛ قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٨ ق.
١٨. سرور، ابراهيم حسين؛ المعجم الشامل للمصطلحات العلمية و الدينية؛ بيروت، دار الهادي، ١٤٢٩ ق.
١٩. شهيد اول، محمد بن مكي عاملي؛ موسوعة الشهيد الأول؛ قم، مكتب الاعلام الاسلامي في الحوزة العلمية، ١٤٣٠ ق.
٢٠. شهيد ثاني، زين الدين بن علي عاملي؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية؛ محقق محمد كلانتر، قم، مكتبة الداوري، ١٤١٠ ق.

۲۱. -----؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ ق.
۲۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقنعة؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. صیمری، مفلح بن حسن؛ غاية المرام فی شرح شرائع الإسلام؛ بیروت، دار الیهادی، ۱۴۲۰ ق.
۲۴. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم؛ سوال و جواب؛ تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۲۵. -----؛ العروة الوثقی محشی؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۱ ق.
۲۶. طباطبایی، سید علی؛ ریاض المسائل؛ قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۸ ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن؛ المبسوط فی فقه الإمامیة؛ تهران، مكتبة المرتضوية، ۱۳۸۷ ق.
۲۸. -----؛ النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ بیروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۰۰ ق.
۲۹. -----؛ الخلاف؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۷ ق.
۳۰. عقبایی، حوریه؛ فهرستی، زهرا؛ روش های فقهی - حقوقی برون رفت از سکوت قانون در ارتباط با ناتوانی، عدالت و خیانت وصی؛ حقوق پزشکی، ویژه نامه نوآوری حقوقی، ص ۳۰۵-۳۱۸، ۱۴۰۰ ش.
۳۱. علامه حلی، حسن بن یوسف؛ إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۰ ق.
۳۲. -----؛ تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین؛ تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۳۳. -----؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ ق.
۳۴. -----؛ قواعد الأحكام؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. -----؛ تذكرة الفقهاء (ط الحديثة)؛ قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۱۴ ق.
۳۶. -----؛ تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامیة؛ قم، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۳۷. غدیری، عبدالله عیسی ابراهیم؛ القاموس الجامع للمصطلحات الفقهیة؛ بیروت، دار الرسول الاکرم (ص)، ۱۴۱۸ ق.
۳۸. فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصیل الشریعة (الوقف و الصدقة و الوصیة و الایمان و النذور و العهد و الکفارات و الصيد و الذبابة)؛ قم، مرکز فقه الأئمة الأطهار (عليهم السلام)، ۱۳۸۲ ش.

۳۹. فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله؛ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي (ره)، ۱۴۰۴ ق.
۴۰. فاضل هندی، محمد بن حسن؛ كشف اللثام عن قواعد الأحكام؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۶ ق.
۴۱. قانع، احمدعلی؛ محمدپور، اسماعیل؛ اوصاف اختصاصی وصی از دیدگاه مذاهب خمس و حقوق؛ مبانی فقهی حقوق اسلامی، ش ۲۳، ص ۱۱۹-۱۶۱، ۱۳۹۸ ش.
۴۲. قوامی، سید صمصام الدین؛ عقد نصب، از ماهیت شناسی تا درآمدی بر نظریه پردازی؛ مدیریت در اسلام، ش ۲۹ و ۳۰، ص ۹-۲۸، ۱۳۹۵ ش.
۴۳. کاشف الغطاء، حسن؛ أنوار الفقاهة؛ نجف اشرف، مؤسسة كاشف الغطاء العامة، ۱۴۲۲ ق.
۴۴. مجلسی، محمد تقی؛ دوره کامل فقه فارسی؛ تهران، فراهانی، ۱۴۰۰ ق.
۴۵. محقق اردبیلی؛ احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۲ ق.
۴۶. محقق حلی، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
۴۷. -----؛ المختصر النافع فی فقه الإمامية؛ قم، مطبوعات دینی، ۱۳۷۶ ش.
۴۸. محقق داماد، سید مصطفی؛ قواعد فقه (بخش مدنی)؛ تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۴۹. محقق سبزواری، محمدباقر؛ کفایة الفقه؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۸۱ ش.
۵۰. محقق کرکی، علی بن حسین؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۴ ق.
۵۱. مرادی، خدیجه؛ امیری، مستانه؛ آثار تخلف ولی قهری از دیدگاه فقهی مذاهب اسلامی و حقوق ایران، فقه مقارن، ش ۹، ص ۴۱-۷۶، ۱۳۹۶ ش.
۵۲. مشکینی اردبیلی، علی؛ مصطلحات الفقه؛ قم، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۹۲ ش.
۵۳. مصطفوی، محمد کاظم؛ القواعد الفقهية؛ قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۱ ق.
۵۴. مطهری، مرتضی؛ آشنایی با قرآن، ج ۱۳؛ تهران، صدرا، ۱۳۸۹ ش.
۵۵. -----؛ حماسه حسینی؛ ج ۱، تهران، صدرا، سی ام، ۱۳۷۸ ش.
۵۶. -----؛ سیری در سیره نبوی؛ تهران، صدرا، نوزدهم، ۱۳۷۷ ش.
۵۷. معطوف؛ المنجد فی اللغة؛ قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش.
۵۸. مغنیه، محمدجواد؛ فقه الإمام جعفر الصادق؛ قم، انصاریان، ۱۳۷۹ ش.
۵۹. -----؛ الفقه على المذاهب الخمسة؛ بیروت، دار التیار الجدید، ۱۴۲۱ ق.

۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهية، قم، مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ۱۳۷۰ ش.
۶۱. موسوی بجنوردی، سید حسن؛ القواعد الفقهية؛ قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷ ش.
۶۲. موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹ ش.
۶۳. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی؛ جامع الأحكام الشرعية؛ قم، مؤسسة المنار، بی تا.
۶۴. میر شفیعی، سید علیرضا؛ موارد انحلال یا عزل وکالت؛ کاوش هنر، اول، ۱۳۹۸ ش.
۶۵. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۶۶. هاشمی شاهرودی، سید محمود؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام؛ قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۸۲ ش.
۶۷. -----؛ موسوعة الفقه الإسلامي المقارن؛ قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱۴۳۲ ق.